

سالی که گذشت و سالی که درپیش رو است!

تقی روزبه

سال 89 سال استمرار و تعمیق مبارزه و سال تقویت همبستگی اجتماعی!

سال گذشته را باید به حق سال بیداری بزرگ و نافرمانی پرشکوه مردم علیه استبداد بی امان مذهبی دانست. برآمدی که رژیم برخلاف موارد مشابه سال های گذشته نتوانست آن را بسرعت خاموش سازد. ابعاد و چگونگی برگزاری مراسم چهارشنبه سوری که علیرغم تهدیدها و برقراری حکومت نظامی اعلام نشده و صدور فتوای غیرشرعی و فساد آمیز بودن آن صورت گرفت، آن را به یک اعتراض سراسری درپایانه سال تبدیل کرد.

بقیه در صفحه 2

پیشروی و گسترش "همگامی در نه به جمهوری اسلامی" اما چگونه؟

خسرو آهنگر - جمشید مهر

بیداری جنبش مردمی ایران بعد از انتخابات 22 خرداد و پی آمدهای آن در خارج از کشور، مسائلی را در مقابل فعالین سیاسی اجتماعی و مردمی قرار داده است، که بدون درنگ در آنها، نمی توان راهکارهای مناسبی برای پیشروی و گسترش جنبش مردمی کشورما طرح کرد. اگر از نگاهی صرفاً دمکراتیک و عمومی به جنبش کنونی نظر ببندیم، چهار ضعف بزرگ را می توان در آن مشاهده کرد:

1- پایه این جنبش به حد کافی و وسیع و در ابعاد جغرافیای سیاسی ایران گسترش پراتیکی نداشته و این امر بجز استثنای شهر تهران، در شهرهای کوچک و بلحاظ اهمیت، کلان شهرهای ایران عمومیت نیافته است.

2- کارگران و تهیدستان شهری و روستایی، شرکت ناچیزی در این جنبش دارند و هنوز در اندازه و قواره خود به میدان نیامده اند.

3- ملیتهای ساکن ایران و بویژه ملت پر تعداد و تاثیر گذار آذری و شهر مهم تبریز دخالت کمی در آن داشته اند.

4- عنصر آگاهی، دخالتگری و سازماندهی سیاسی، هنوز حداقلهای لازم را فراهم نیاورده است و این امر خود را در عدم غلبه گفتمان سکولار، لائیک، تکنوکرات، هویت طلب، چند گانه و ضد سرمایه داری نشان میدهد.

بقیه در صفحه 4

طرح هدفمندی یارانه ها: تشدید بحران، فقر و فلاکت

سایت راه کارگر



هدف: رساندن قیمت شش کالای استراتژیک (نفت، بنزین، گازوئیل، آب، برق و نان) به قیمت بازار بین المللی است. دولت رسماً هدف خود را کاهش مصرف انرژی و افزایش بهره وری در تولید با حذف یارانه ها معین کرده است. دولت می خواهد با بالارفتن قیمت، و پولی که بدست می آورد، 60 درصد را بطور سرانه، 25 درصد را به صنایع و کمک به خرید حاملان انرژی و 15 درصد باقی مانده را خود در اختیار بگیرد.

بقیه در صفحه 8

مادران تنها

نشریه آلمانی "اما" شماره 15 ترجمه: لاله حسین پور

نادیا زنی 23 ساله است که در سلول زندان به پرسشهای خبرنگار صادقانه پاسخ میدهد. پوست شفاف و چشمان درشت دختری جوان را دارد. نادیا زنی است که لحظاتی پس از زایمان، نوزادش را در پارچه ای پیچیده و داخل یک کارتون در خیابان، در سرمای 10 درجه زیر صفر، رها کرده است.

بقیه در صفحه 6

شاعری که رفت

سروده ای از :
هادی ستار زاده



در صفحه 7

بقیه در صفحه 4

سالی که گذشت ...

بسوی نوع دیگری از سیاست و قدرت

در سالهای گذشته یعنی در زمانی که اصلاح طلبان حکومتی سهمی در قدرت داشتند؛ از دوگانگی قدرت-آن گونه که سعید جباریان فرموله می کرد- بارها سخن به میان آورده می شد. آن چه که آن ها قدرت دوگانه در ساختار قدرت موجود می نامیدند، گرچه بدون فشار از پائین و "حماسه دوم خرداد" 76" نا ممکن بود؛ اما از آن جا که توسط بخشی از نظام نمایندگی می شد، در واقع بیشتر به شکاف در میان بالایی ها می مانست تا قدرت دوگانه واقعی، که باین شکل راز آمیز و مبهم بیان می شد. مردم در این دوگانه قدرت اساسا نقش فرعی و حمایت کننده از یکی از طرفین منازعه را داشتند و صرفا به مثابه نیروی فشار عمل می کردند. البته جناح حاکم توانست پس از یک دور تردید و غافلگیری و پس از جمع بندی و تشخیص نقاط ضعف و قوت حریف، از طریق بحران آفرینی و اختلال، نهایتا رقبای خود را از حوزه قدرت برکنار کند. اما آن چه که در تجربه 22 خرداد سال گذشته صورت گرفت، دیگر تکرار ساده سناریوی پیشین نبود. در واقع با توجه به شناختی که مردم از ظرفیت و ما بهیت ادعاهای اصلاح طلبان و بطور کلی جمهوری اسلامی و جناح حاکم بدست آورده بودند، این بار دامنه ابتکار عملشان چیزی بیش از تکیه صرف بر اصلاح طلبان و جلوراندن آن ها بود. بر عکس مردم با حضور مستقیم در میدان مبارزه و با مداخله هائی فراتر از صندوق رأی، که این بار بطور آشکارتری مورد دستبرد قرار گرفته بود، خود راسا به عنوان آکتور و کنشگر اصلی وارد صحنه شدند. آن ها این بار از اصلاح طلبان به مثابه اسب تروا برای گشودن درب قلعه استبداد ولایت، و برای پیشبرد مبارزات خود سوجدستند. و بهمن دلیل گرچه حاکمیت این بار با سیاست سرکوب قاطع تر و همه جانبه تری وارد میدان شد، اما همان نفس حضور و اقدام مستقل توده ای در ذات خود، حاوی کشمکش بود برای اعمال قدرت از پائین در برابر قدرت مستقرو عطف راندن تعرض آن، و برای ایجاد نوعی قدرت دوگانه (و البته هنوز به شکل نطفه ای و ابتدائی). تلاش برای تسخیر فضای خیابان ها و فریاد مرگ برخامنه ای و ولایت فقیه و سوزاندن عکس این مدعیان نمایندگی خدا بر روی زمین، و یا تسخیر برخی مناسبت های رسمی رژیم از جمله آن ها بود. اوج این فرایند در سال گذشته در تظاهرات حماسی روز عاشورا نمایان شد که موجب کنترل صحنه عمل در بسیاری از خیابان ها و میادین توسط مردم بود. واقعیتی که حتی توسط فرمانده نیروی انتظامی ایران -مقدم مراغه ای- تحت عنوان "گسست امنیتی"، مورد اذعان و اعتراف قرار گرفت. گرچه چنین برآمدی موجب خشم فوق العاده و در عین حال ترس و وحشت سران و ارگان های سرکوب گردید و آنها را مصمم کرد تا شمشیر خود را از روبرو بپندند و تا خاموش کردن بقول خودشان فتنه آرام نگیرند. "محارب" اعلام کردن شرکت کنندگان در تظاهرات و دادن شعار و پرتاب سنگ و ... همه و همه در حد جنگ تمام عیار با نظام تلقی شد و مشمول بیشترین حکم قضائی گردید. دستگیری ها و بگروهبندی های بی پروا در دستور کار تبه کاران حاکم قرار گرفت. باین وجود، اشاعه سیستماتیک رعب و بکارگیری حربه اعدام هم نتوانست خشم و ناراضی عمومی علیه رژیم رامقهور خود کند. نمونه برگزاری گسترده چهارشنبه سوری، بخوبی میزان کارائی و سترون بودن این حربه در خاموش کردن اعتراضات مردم را به نمایش گذاشت. مردم، بویژه جوانان با عملکرد خود فریاد برآوردند؛ که اگر محارب این است، چه باک! ما همه محاربیم! اگر معنای براندازی این است، آری! ما همه براندازیم! و باین ترتیب روند کلی پیشرفت جنبش علیرغم افت و خیزهای مقطعی نشاندهنده آن است که تنها به مشارکت هر چه وسیعتر توده ای در آن چه که رژیم آن را غیر شرعی و فساد آور اعلام می دارد (مثل چهارشنبه سوری) و با دادن شعارهایی که رژیم آن را مصداق محاربه عنوان کرده است، و با اقدام به آن چه که براندازانه تلقی می شود، و فتاوی و دستورالعمل های رژیم را می توان به تقی سر بالا تبدیل کرد که بر صورت خودشان می نشیند. و برآستی اگر این هنجارشکنی ها و نافرمانی ها، گسترش توده ای بیشتری پیدا کند، معلوم می شود که این رژیم است که علیه رژیم تعرضی گرفتن و فرار به جلو، بیش از پیش در حال از دست دادن میدان مانور و گرفتار حلقه در حال تنگ شدن است. این که رژیم هنوز نتوانسته و یا بهتر است بگوئیم جرأت نکرده افرادی مانند کروی و موسوی را دستگیر کند، و عده ای که بارها به طرفداران خود برای خاموش کردن نهائی آتش فتنه داده است- نشان از همین تداوم جنبش و ترس از واکنش آن دارد.

مبارزه برای تصرف حوزه های اجتماعی و عمومی جامعه، فقط منحصر به موارد و عرصه های فوق نیست و اگر دقت شود امری جاری و روزه مره است ولو آنکه بصورت نارس و نطفه ای باشد و هنوز به چشم نیاید و یا مورد توجه قرار نگیرد. یک نمونه جالبی که جا دارد به عنوان نمونه ای از این گونه اقدام

ها مورد توجه قرار گیرد ابتکار اخیر دانشجویان علم و صنعت بود، که نه فقط بیست و هفتمین سالگرد تولد کیانوش آسا را که در تظاهرات میلیونی 25 خرداد مورد توجه اصابت گلوله مزدوران رژیم قرار گرفته بود، گرمی داشتند بلکه در یک اقدام جالب با نصب تابلوی در پارک این دانشگاه، آن را با نام او نام گذاری کردند. بی شک چنین اقداماتی در ماهیت خود فقط نافرمانی و سرپیچی صرف نیست بلکه علاوه بر آن واجد عنصری است اثباتی و معطوف به تصرف فضاهای موجود در محل درس و زندگی دانشجویی، فضاهایی که تاکنون بطوریکه جنبه تحت کنترل حاکمیت قرار داشته است. این تابلو را می توانید در سایت زیر مشاهده کنید*

تفاوت کیفی بین قدرت اجتماعی مردم و قدرت جاد شده از آن ها

وقتی از برقراری قدرت دوگانه سخن به میان می آید دوتکنه را باید برجسته کرد: نخست آن که قدرت اجتماعی مردم یعنی قدرتی که متعلق به خود آن ها و تحت کنترل آن هاست، ماهیتا از قدرتی که از آن ها جاد شده و تصاحب گردیده است، و لاجرم به صورت نیروی سرکوب و بیگانه در برابر آن ها ظاهر می شود، تفاوت ماهوی دارد. قدرت اجتماعی در کنه و ماهیت خود درکنش ها و اختیارات فرد فرد مردم و البته قبل از همه در اقدام های جمعی و هماهنگ شده آن ها متبلور است و از این نظر در مقایسه با قدرت جاد شده و ذاتا متمرکز و سرکوبگر، "ضد قدرت" محسوب می شود. چرا که اساسا یک قدرت جمعی است و قرار نیست از حاملان و دارندگان و تولیدکنندگان اصلی اش جدا بشود. و حال آنکه آن دیگری قدرتی جاد شده و الزاما سرکوب کننده است و اصلا خود این جدائی و تداوم آن معنای جز اعمال قهر و سلطه و سرکوب ندارد. به همین دلیل آلترناتیوهای برخاسته از نوع اول ماهیتا از نوع قدرت های جمعی مثل خودگردانی و خودحکومتی -یعنی قدرتی از نوع دیگر- است، و نه از نوع قدرت جاد شده و تفویض شده و لاجرم قابل دوام در سیستم های سلسه مراتبی. این بسیار اهمیت دارد که بدانیم قدرت جاد شده، برخلاف مناسبات افقی، تنها می تواند در اشکال سلسه مراتبی و فرماندهی و فرمانبری به حیات خود ادامه دهد. و تنها در این رابطه معنای این سخن نغز روشن می شود که هر جا رهبری وجود داشته باشد، بدیندلی که آنجا انسانی زانورده است. یا بهتر است به زبان مارکس بگوئیم که از زانورده شدن انسان است که رهبران وجود پیدامی کنند! (نقل به معنا).

نکته دوم آن که وقتی از قدرت جمعی و بدیل سخن به میان می آید، نباید فراموش کنیم که بدیل های کلان و معطوف به رهائی اجتماعی تنها می تواند برشالوده بدیل های بی شمار و با اصطلاح نره ای و خرد، و اشغال فضاهای بی شمار خرد، در دستر مبارزه هم اکنون جاری شکل بگیرد: اشغال فضاهای مدارس، دانشگاه ها، محلات، کارخانه ها، نافرمانی روز افزون علیه حجاب تحمیلی -آنگونه که در برخی نقاط شهر در چهارشنبه سوری امسال با برداشتن کامل حجاب در مراسم در رقص و پایکوبی برخی کوچه ها و محلات و خیابان ها مشاهده شد- و نیز سایر دستورالعمل های فرهنگی و مذهبی و اقتصادی. هیچ فضاهای گسترده ای مصون از رخنه این قدرت اجتماعی همه جا حاضر و عرض اندام کردن آن نیست. حتی در قلمروهایی چون زندان که صد درصد تحت کنترل رژیم است؛ شاهد حضور و مقاومت تحسین برانگیز آن هستیم. اصولا در برابر یک رژیم تمامیت گرا که برایش حوزه خصوصی و عمومی، و فردی و جمعی وجود ندارد و مدعی کنترل همه عرصه های زندگی است، همه جا و همه عرصه ها بی شمار و بیگانه عرصه ها؛ بالقوه و بالفعل -فضای مستعدی هستند که می توانند و باید تسخیر شوند. وقتی از گسترش کمی و کیفی جنبش سخن به میان می آید، دقیقا صرف این فضاهای بدست خود کارگران و زحمتکشان، مزدحقوق بگیران و تک تک مردم مبارز در مدنظر است. تلاش ها و کنش هائی که می توان آن را تاکتیک و استراتژی معطوف به سوژه شدن فرد در داستانمردم و دشمنان و تحت سلطه قرار گرفتن نامید.

در سالی که به پایان خود رسیده است، جنبش فقط با سرکوب مستقیم، عریان و همه جانبه حاکمیت روبرو نیوده است، بلکه علاوه بر آن با چالش ها و فشارهای درونی و موجود صفوف خود نیز همراه بوده است:

روند دو قطبی شدن مبارزه حول کلیت نظام و مردم، با ناکامی و شکست راه های میانه مانند پیشنهادات رفسنجانی و امثال مطهری، شتاب بیشتری گرفته است. آخرین نمونه از این دست تلاشها، طرح اخیر مجمع تشخیص مصلحت نظام برای کنترل اختیارات شورای نگهبان و حذف ضمنی حق نظارت استصوابی آن است که پیشاپیش توسط خامنه ای در دیدار با نمایندگان مجلس خیرگان رن شده است. وی ضمن دفاع از نقش و جایگاه شورای نگهبان، تأکید کرد که نباید بر حقوق قانونی و اختیارات این شورا تعرض شود و خاطر نشان ساخت که تصمیم نهائی را خود وی اتخاذ خواهد کرد. هم چنان که شاهدیم حمله های تبلیغاتی و عملی به اطرافیان رفسنجانی و پیاوندان وی دامنه بیشتری یافته و بخصوص بیانیه تند اخیر مجلس خبرگان و حضور و سخنرانی فرمانده سپاه در آن بروشنی دست اندازی به حیط های تحت مسؤلیت رفسنجانی را نشان می دهد. بهر حال بنظرمی رسد که این خود ضدانقلاب است که نقش قابلگی انقلاب برای تولد جامعه نوین را، راسا به عهده گرفته است.

دهان بازمی کنند وچنان رژیم را رسوا وانگشت نمای جهانی می کنند که راه نجاتی برایش متصور نیست.

سال آینده با کدام آرزوها و با کدام مشخصه ها:

میرحسین موسوی در پیام چندرزی پیش خود سال آینده را سال "صبر و استقامت" نامید. این اقدام ابتکاری او البته از جانب عده ای از اصلاح طلبان و حامیانش به معنی سبقت گرفتن از خامنه ای و باین عنوان که برای اولین بار کشور در سال آینده فقط یک رهبر نخواهد داشت، مورد استقبال و تحسین قرار گرفت.

باین وجود می توان پرسید چرا سال صبر و استقامت؟ و اساسا صبر در برابر چه چیزی؟ آیا محتوای این عبارت آغشته به آموزه های مذهبی و سخت دفاعی، برگرفته از تجربه سال گذشته و بررسی نقاط ضعف و قوت آن است و بیانگر ترمیم ضعف ها و تقویت این مبارزات؟ آیا قرار است که فتنه مبارزات سال آینده برای حفظ مرزها در برابر ساختار شکنی و خاموش کردن اخگر سوزان فراروندگی، پابین کشیده شود؟ در حال پیش از آن که این سوالات مجال طرح بیابند، میرحسین موسوی در پیامش به مناسبت سال نو، با تأکید بر فقدان عقب نشینی و بر استقامت، ظاهرا سعی کرد که از تکرار آن واژه دفاعی و القاء کننده انفعال، در پیام نوروزیش اجتناب نماید. بدون آن که از محتوای آن صرف نظر کرده باشد. چنان که او در همین پیام معنا و محتوای "استقامت" مورد نظر خود را که ناظر بر محدوده آن بود- درون سیستمی بودن اصلاحات مورد نظرش- صراحت بیشتری داد. چنین رویکردی نشان دهنده آن است که وجه مهمی از آن چه که برخی آن را نوعی رهبری دوگانه و ولایت نشانه ای از حاکمیت دوگانه می پندارند، ناشی از همان تکاپویی است که برای مهار جنبش به عمل می آید. اگر قرار باشد، نام گذاری سال جدید نه از منشورها و تمایلات شخصی، بلکه از منشور مطالبات جنبش و ظرفیت های آن بگذرد؛ چرا نباید به تاسی از فرایند مبارزات مردم سال آینده را سال "استمرار و تعمیق مبارزه و سال تقویت همبستگی اجتماعی" نامیم؟ البته استمرار مبارزه در شرایطی که مردم هنوز به هیچ یک از خواست های خود نرسیده اند، امری است طبیعی و بسیار ضروری. تعمیق آن بنابر رشد ناموزون جنبش و برخی نقاط آسیب پذیران در عرصه های تاکتیکی، مطالباتی و دامنه پایگاه اجتماعی اش... بر اساس جمع بندی آزمون سال گذشته، نیز امری است ضروری. همچنین در شرایط تشدید بحران اقتصادی و فلاکت و گسترش سرکوب و تفرقه افکنی رژیم؛ تقویت همبستگی اجتماعی در عرصه های مختلف، یک عامل اساسی برای خنثی کردن تبعات و عواقب مخرب سیاست ها و طرفداری رژیم است. البته نمی توان اصل تقویت همبستگی را به تاسی از بیان میرحسین موسوی به "اصل بسیار مهم تکافل اجتماعی" که خواسته و ناخواسته بیان دیگری خواهد بود از نوعی صدقه پروری، کاهش داد. ضرورت صراحت یافتن مطالبات اجتماعی، و عبور از آن چه که بحران بلوغ می نامیم؛ ایجاب می کند که گفتار جنبش از طرح مطالبات رازآمیز و مبهم فراتر رفته و با سیمای شفاف تری

حضور خود را به نمایش بگذارد

آرزو کنیم که سال 89 سال حضور مستقل گفتار سوم-گفتمان معطوف به آزادی و برابری اجتماعی- در همه عرصه ها و از جمله در عرصه ادبیات سیاسی باشد. سال بالیدن و حضور فعال برای تصرف حوزه های گوناگون اجتماعی توسط خود مردم و قدرت اجتماعی برآمده از همبستگی آن ها، متکی بر خودگردانی و اعمال خود حکومتی اشان، در هر حوزه خرد و کلانی که ممکن باشد؛ سال شالوده ریزی این بنا و مفصل بندی جنبش برای پیشروی مطمئن تر و تثبیت دست آوردهای آن بی شک با توجه به تشدید تلاش های ارتجاع حاکم که برای نجات کشتی طوفان زده اش بکار گرفته خواهد گرفت؛ مداوم و گسترش مبارزه برای نیل به آزادی و سایر اهداف والای بشری، متضمن فداکاری ها و تحمل هزینه های تحمیلی دشمن است. گرچه باید تلاش کرد تا آنجا که ممکن باشد اشکال مبارزاتی کم هزینه تر باشد و دارای قابلیت توده ای شدن بیشتر؛ اما متأسفانه و با هزاران افسوس برای پائین کشیدن نظام مافوق ارتجاعی ولایت فقیه راه آسان و کم هزینه وجود ندارد. امید آن که سال 89 سالی پرثمر برای شکل دادن به قدرت اجتماعی مردم، قدرتی موازی، از پائین، توسط مردم و برای مردم با هدف سرنگونی ارتجاع حاکم باشد. و این البته هیچ قربانی با دخیل بستن به شکاف ها و ورقابت در بالا حول تقسیم قدرت ندارد. و چرا سال جدید را به نام واقعی خود نامیم؟ سال استمرار مبارزه، سال تعمیق مبارزه و سال همبستگی همه مزدحقوق بگیران و همه جنبش های اجتماعی!

89-01-01-21-03-2010

به موارد فوقی شدن جنبش حول حاکمیت و سرنگونی آن، رهبران "نمادین" و اصلاح طلبان، تلاش های روزافزونی را برای مرز بندی با ساختار شکنان به عمل می آورند و هیچ فرصتی را برای مرز بندی با آن ها و اعلام وفاداری به کلیت نظام از دست نمی دهند. تکاپو برای "اعمال رهبری" و تحمیل راهبردهای سیاسی درون سیستمی بر جنبش، با همین هدف صورت می گیرد. که البته عده ای هم دانسته و ندانسته با دلخوش کردن خود به این رهبری آب به آسیاب سترون سازی جنبش می ریزند. و بیپوده نیست که به موازات آن تأکید بر "خود رهبری" جنبش و ساختار شبکه ای آن کمتر و کمتر مورد تأکید قرار می گیرد.

- در سال 88 هم چنین شاهد شکل گیری طیف بندی گرایشات و رویکردها در آن چه که بنام جنبش سبز خوانده می شود بودیم. در همان حال گفتار سومی که در عمق تحولات بطور ضمنی وجود داشت، باروند عبور از نظام و از اصلاح طلبان به تدریج حضور خود را بیشتر نشان داده و هم چنان در حال شکل گیری و رادیکالیزه تر شدن است. هم در فراگیر تر شدن شعارهای ساختار شکن و ضد نظام، هم با حضور و شکل گیری تدریجی جنبش های مطالباتی- اجتماعی در میان کارگران و زنان و دانشجویان و جوانان. بازتاب چنین روندی حتی در پیام ها و واکنش های رهبران نمادین سبز، نظیر تأکید بر اهمیت و مطالبات کارگران و معلمان و... و مخالفت و لو تا کنیکی با حذف پارانه ها و توجه بیشتر به جنبش زنان و... خود را نشان می دهد. گرچه این تلاش ها در اساس برای کنترل فرایند تعمیق و رادیکالیزم در حال گسترش جنبش صورت می گیرد و تقویت موقعیت چانه زنی خود با حاکمیت، اما بهر حال نشان دهنده واقعیت شکل گیری گفتار سوم و اهمیت حضور جنبش های اجتماعی در متن مبارزه ضد استبدادی است. بی شک جنبش ضد استبدادی اگر بخواهد تضمین کننده برای دست یابی به دموکراسی و مطالبات اجتماعی و اقتصادی وسیع ترین لایه های مردمی باشد، باید منتهی ای از جنبش های اجتماعی متعلق به لایه ها و بخش های گوناگون باشد که حول فصل مشترک های خود بایکدیگر متحد شده باشند. یعنی جنبشی از جنبش های مختلف و با اشتراکات و تکرارهای خود. بی تردید زمینه تکوین جنبش مطالباتی بویژه با توجه به دامنه فلاکت و بحران اقتصادی در حال گسترش است. در واقع آنچه در سال 88 در این رابطه وجود داشت هنوز در حد پیش زلزله هائی برای یک تکانه اصلی و بزرگ در سال 89 بشمار می رود: امری که با حذف پارانه و آزاد سازی قیمت ها و نرخ رشد نزدیک به صفر اقتصادی و تشدید منازعات درونی حاکمیت چهره عبوس و فلاکت آفرین خود را نشان داده است و البته با پی آمدهای اجتماعی و سیاسی آن در عرصه داخلی و تشدید تنش ها و فشار های بین المللی. در این رابطه بویژه باید به اهمیت مطالبات صنفی- سیاسی برای مداوم جنبش و قابلیت های آن در مقابله با تهاجمات در شرایط سنگین تر شدن فضای سرکوب و خفقان توجه لازم را به عمل آورد. چرا که هیچ جنبشی نمی تواند بی توجه به شدت و ضعف سرکوب، بطور تصاعدی و خطی رشد کند. بلکه برعکس آمیزه ای خواهد بود از پیشروی ها و عقب نشینی ها، فرازها و فرودها و اینکه مداوم پیشروی، مستلزم در نظر گرفتن نقش این گونه مطالبات است.

واقعیت آن است که به موازات گسترش بحران، سوسه مداخله و تلاش برای تأثیر گذاری بر روند وجهت گیری جنبش توسط قدرت های بزرگ بیشتر می شود. و همه اینها در حالی است که تجربه های متعدد نشان داده اند که هر چه مداخله خارجی بیشتر شود، بر رشد و توسعه جنبش تأثیر منفی می گذارد و بر عکس موقعیت شکننده رژیم را تقویت می کند. هم چنان که بهنگام لحظه سازش و گفتگو بین طرفین، عملا این جنبش خواهد بود که قربانی این گونه معاملات خواهد شد. البته نفی دخالت این قدرت ها به معنی نفی اهمیت فشار نهادهای حقوق بشری و فشار افکار عمومی و جنبش های جهانی علیه کشتار و بی حقوقی نیست. بر عکس مداخله هر چه کمتر دولت های بزرگ که جز بدنبال تأمین منافع خویش نیستند، زمینه را برای مداخله و تأثیر هر چه بیشتر آن گونه فشار های مردمی و معطوف به دموکراسی و در تقویت همبستگی جهانی فراهم می سازد. سال گذشته به حق مساله زندانیان سیاسی و جنایت های رژیم از مهمترین موضوعاتی بود که حساسیت افکار عمومی را برمی انگیزد. دستگیری چندین هزار نفر موجب تجمع ادامه دار شبانه خانواده ها و مادران عزادار و... در مقابل زندان اوین گشت که موجب آزادی شماری از دستگیر شدگان اعتراضات عاشورا و... نیز گشت. اما آزادی هزاران زندانیان سیاسی هم چنان از مهمترین مطالبات جنبش بشمار می رود. این فشار های داخلی، و از جمله مقاومت ستایش برانگیز خود زندانیان و خانواده هایشان، با ضافه فشار های بین المللی در باب حقوق بشر دست بست هم داده و رژیم را تحت فشار های طاقت فرسا قرار داده است. در هر حال خواست قاطع و نیرومند آزادی زندانیان و گشودن درب زندانها به همت مردم و فشار آنها، مساله ای است که رژیم نمی تواند با همه قدرتی های خود نسبت به آن بی اعتنا باشد. وقوع جنایات عظیمی نظیر ده ها کشته، هزاران زخمی و هزاران زندانی، در کنار جنایات تکان دهنده ای هم چون کهریزک و حمله به کوی دانشگاه و... در سال گذشته مسائلی نیستند که رژیم بتواند آن ها را بروی مبارک نیلورد و یا دچار فراموشی بسپارد. این ها زخم ها و جراحاتی هستند هولناک و نشسته بر اندام مردمی که با گذشت زمان نه فقط آرام نمی گیرند که در ترکیب با زخمها و جنایات های دهه های گذشته

پیشروی و گسترش...

آیا غلبه فرهنگی و سیاسی نسل اول مهاجر و تبعیدی در خارج و ویژه گی انفعال سیاسی ناشی از نسل شکست خورده انقلاب بهمن که مربوط به همین نسل است، تعیین کننده است؟ فراموش نباید کرد که این نسل چه قبل از انقلاب، چه در دوران انقلاب و بعد از آن، جنگ و صدمات ناشی از آن، زندانها، شکنجه و اعدام و ... بیشترین و سنگین ترین هزینه ها را متقبل شده است. انفعال سیاسی، نوع نگاه رایج سیاسی و اجتماعی متعلق به این طیف است. جنبش اخیر توانست هم در ایران، هم در خارج تلنگری بر این انفعال سیاسی وارد نماید و بخش کوچکی از آنرا در خارج مجدداً فعال نماید.

آیا علت دیگر می تواند انتگراسیون عمقی ایرانیان مقیم خارج در هویت‌های ملی کشورهای مقیم بوده باشد، که مسائل ایران برای آنها خصلت فرعی و ثانویه پیدا کرده باشد؟ اگر هم این موضوع تاثیر داشته باشد که قطعاً دارد. تفاوت نسلیها، بویژه نسل اول از نسل دوم مهاجران و تبعیدیان چرا آنگونه که باید و شاید عمل نمی کند؟ فی المثل انتگراسیون نسل دوم، عمقی تر و هویتی تر از نسل اول است ولی ما واکنشهای متناسب شرایط را نه تنها از نسل دوم، که حتی از نسل اول نیز مشاهده نمی کنیم.

همانگونه که اشاره رفت ما هنوز یک بررسی جامعه شناسانه کامل از رفتارها و واکنشهای ایرانیان خارج از کشور را در اختیار نداریم، ولی سئوالات بالا که به فور در حول و حوش همه ما جریان دارد، نگاههای گوناگونی را با ارزیابی نسبی از تحولات خارج و نحوه تاثیرگذاری در آن نشان میدهد. مخاطبین ما در خارج، نسبت به مقوله ایران و تحولات آن و واکنشهای آن به مثابه ایرانیان متعلق به طبقات، گروه‌های بهای اجتماعی و هویتی گوناگون، تاثیرات مهم و زیادی بویژه در ایران دارند. ما می بایست به درگیر شدن با این پدیده، تاثیر پذیری در مسائل آن اهمیت وسیعتری قائل شویم و آنرا در سیاست‌گرزهایمان وارد کنیم. امری که تاکنون نسبت به آن غفلت کرده ایم. اگر اجتماعی شدن در خارج و در تشکلهای خارج مطرح باشد، بدون وارد شدن در این مسئله حیاتی، ناممکن است. هر چند این اجتماعی شدن را نیز با توجه به مشکلات و مسائل طرح شده در بالا، باید در داخل گیومه فهمید! اگر اجتماعی شدن تشکلهای موجود در لحظه کنونی، در بهترین حالت داخل گیومه است، پس پایه اجتماعی تشکلهای موجود و جنبش خارج از کشور در کجا قرار دارد؟

پایه اجتماعی تشکلهای خارج

بدون تردید مهمترین پایگان اجتماعی خارج از کشور، الیت سیاسی، اجتماعی و هویتی مهاجر و تبعیدی است که در تمام سی سال گذشته، مشعل مخالفت سیاسی، اجتماعی، هنری، فرهنگی، جنسیتی، ملی و هویتی با نظام اسلامی را روشن نگه داشته است. این بخش از جامعه ایرانیان خارج از کشور به لحاظ کمی، لایه بسیار نازکی را شامل می شود، ولی بلحاظ کیفی، دستاوردهای بسیار با ارزشی در همه عرصه های یاد شده و بویژه در ضدیت با نظام اسلامی از خود نشان داده است.

پایگان مهم دیگر در خارج از کشور، پناهندگان سیاسی هستند. در این سی سال، پناهندگان جواب نگرفته، میلیتانت های این جنبش بودند. هنوز هم هستند. در حال حاضر نیز ما با دور دوم سیل پناهندگان به خارج روبرویم و می بایست برای کمک به خود سازمانیابی آنها مجهز گردیم. این بخش از جمعیت خارج از کشور تا زمانیکه پاسخ مثبت و با اقامت دائم دریافت نکرده، بدلیل هویت خود ویژه شان و برای اثبات این هویت ویژه خود، ضدیت طبیعی با رژیم اسلامی را به یک ضدیت اعتراض و مبارزاتی تبدیل می کند. همانگونه که اشاره رفت این بخش از جمعیت بطور واقعی، بخشی از اجتماعی بودن و یا شدن تشکلهایمان را بیان می کند. آنها نیز پس از دریافت پاسخ مثبت و یا بر خورده ای از اقامت دائم، وارد کاتگوریهای تقسیم شده ایرانیان خارج از کشور می شوند، که مختصر به آن اشاره رفت.

دانشجویان و جوانان بخشهایی از ایرانیان خارج از کشور بودند که در بیداری اخیر جنبش مردم ایران، تکان خوردند، البته نه با وسعت و عمومیتی که در ایران بود. جوانه جدیدی در خارج زده شد و این اهمیت زیادی برای جنبش خارج از کشور دارد. این بخش از جمعیت خارج تا قبل از جنبش اخیر هیچ جایی در آن نداشت و هم اکنون نیز بدلیل طولانی و فرسایشی شدن این جنبش از اوج و گستردگی اولیه آن شدت کاسته شده است. این جمعیت، آمادگی آنرا دارد که با هر برآمد و جوشش مردمی در ایران، همچنان وسیعاً در خارج و در حمایت از مبارزات مردم ایران فعال شود. کمک به درگیر کردن دائمی این بخش از دانشجویان و جوانان با تشکلهای هم اکنون موجود از اهم وظایف مقابل این دو بخش است.

بدون تردید، زنان پیگیرترین و فعال ترین بخش جمعیت سیاسی و اجتماعی ایرانیان را همانگونه که در ایران، در خارج هم تشکیل میدهند. بیشترین ضدیت با نظام اسلامی از طرف این بخش از ایرانیان صورت گرفته است. نقش آگاهگرانه و سازمانیافته جنبش مستقل زنان، اهمیتی بسزا در مبارزات نه فقط سیاسی، بلکه اجتماعی و فرهنگی خارج گذاشته است. این امر بدلیل وجود تبعیض جنسیتی در جامعه جدید - البته با یک تفاوت کیفی نسبت به ایران اسلامی - موجب شده است تا ابعاد تبعیض جنسیتی تنها در نظام اسلامی و

توضیحات فشرده و مختصر بالا، که به مشکلات جنبش مردمی در بزرگترین ضعفهایش مربوط می شود، چه ارتباطی با جنبش خارج از کشور دارد و چرا به آن اشاره کردیم. همیشه بودن جنبش خارج با جنبش داخل کشور و تاثیر مستقیم ایندو بر همدیگر و بویژه دومی بر اولی، امری کاملاً بدیهی و آشکار بوده و نیازی به توضیحات بیشتر در این زمینه احساس نمی شود. این جنبش در عمومیت خود یک جنبش ضد استبدادی و دمکراتیک است، و تجربه ایندور مبارزات مردم بار دیگر نشان داده است که برای بر اندازی نظام اسلامی، یک نیروی توده ای وسیع و گسترده، با ریلهای گوناگون عمومی، طبقاتی، ملی، اجتماعی و هویتی مورد نیاز است. این مهم در عین حال فصل مشترک همه جنبشهای نامبرده نیز می باشد. مخالفت با خصلت مذهبی، ایدئولوژیک و استبدادی حکومت، بیان یک نه مشترک و عمومی از طرف مخالفین آن نیز می باشد. بنابراین در مبارزه علیه رژیم اسلامی، این وجه نفی کننده آن اهمیت حیاتی و تعیین کننده دارد، که بدون توجه به آن امکان گردآوری نیروی میلیونی فلج کننده و خرد کننده رژیم اسلامی ناممکن می شود. پس نیاز به سازماندهی در سطوح مختلف و دخالتگری در عرصه های متفاوت داریم، تا بتوان به این وجه از مبارزات جنبش مردمی ایران پاسخ دهیم. این امر هم در داخل و هم در خارج به یکسان، اما با تفاوتهایی در اشکال و شیوه های آن می تواند در نظر گرفته شود.

البته ناگفته روشن است که این نگاه به گسترش جنبش مردمی ایران نمی تواند تکرار تجربه های "همه با هم" نظیر انقلاب بهمن 57 باشد. شکست آن انقلاب و درسهای آن، در مقدمه همین گفتار خود را بیان کرده است. پس حدی از مطالبات که امکان هیچگونه حکومت مذهبی، ایدئولوژیک، موروثی و استبدادی را فراهم آورد و تاریخ ایران را همچنان در دایره شیطانی حکومتهای خودکامه و استبدادی قرار دهد، لازم است. این وجه اثباتی و دمکراتیک جنبش نیز، هم در داخل و هم برای خارج که امکان طرح باز و بدون ریسک همه مطالبات را دارد، از اهمیت زیادی برخوردار است.

خارج از کشور و مبارزات مردم ایران

حال با توجه به موارد بالا، نگاه کوتاهی به خارج از کشور بیندازیم. ما با یک جمعیت حدوداً چهار میلیونی در خارج از کشور روبرویم، که در انداز خود یک کشور کوچک را بلحاظ جمعیتی نشان میدهد، البته با جزائری پراکنده و کاملاً جدا از هم. در جنبش بیداری اخیر مردم ایران، دخالت پراتیکی ایرانیان خارج، در مبارزات مردم ایران را، در همه جا و در همه نهادهای اجتماعی، از خانواده تا تشکلهای ایرانیان و نسلهای اول و دوم ایرانیان، می توان دید. ولی همانگونه که اشاره رفت، این حمایت معنوی هیچگاه نتوانست به یک حمایت و جنبش پراتیکی دخالتگر، در خارج از کشور منجر شود.

بررسی و درک جامعه شناسانه این پدیده، بویژه از آنچه ضروری است که عدم اجتماعی شدن مبارزات و تشکلهای تاکنونی خارج از کشور به آن مربوط است. این امر، هم در ساختار، هم در مطالبات، اهداف و جهتگیریهای آن رل مهمی ایفاء می نماید.

ما به بعضی از سئوالات و مسائل در این رابطه اشاره می کنیم، نه از آنچه که هم اکنون به بررسی جامعه شناسانه آن در یک گفتار کوتاه و با موضوع متفاوت می خواهیم بپردازیم. این سئوالات کمک می کند تا در طرح مطالبات، اهداف و ساختارها، به فشار آنها برخورد واقف شده و آنرا در محاسبات خود وارد نمائیم و این امر در عین حال ضرورت آن نیروی گسترده برانداز لازم را خاطر نشان میکند، که می بایست برای تغییر رژیم به میدان بیاید و فراموش نکنیم که این جمعیت میلیونی با نیمی از جمعیت 70 میلیونی ایران رابطه خویشاوندی، دوستی، اقتصادی و اجتماعی دارند. آنها از نوع نزدیک و مستقیم آن رفت و آمد به ایران.

صورت مسئله را مجدداً مرور کنیم، چرا جمعیت میلیونی خارج از کشور به نسبت توان کمی و کیفی اش به حمایت پراتیکی گسترده از جنبش مردمی ایران برنخواست؟ و روند دخالتگری محدود آن که البته در تمامی دوران سی ساله رژیم اسلامی گسترده ترین حرکات اعتراضی خارج از کشور محسوب می شود، ماه به ماه کاهش یافته و محدودتر شده است؟

آیا رفت و آمد اکثریت میلیونی جمعیت خارج از کشور به ایران و مشکلات سیاسی-امنیتی، اقتصادی، اجتماعی، خانوادگی، فرهنگی، روحی و ملاحظات مربوط به آن نقش تعیین کننده دارد؟ اهمیت و تاثیرات این موضوع آنقدر واضح، آشکار، همگانی و در اطراف همه ما جریان دارد که نیازی به تشریح بیشتر احساس نمی شود.

محدوده وحشیانه آن درک نشود و ابعادی گسترده تر پیدا نماید. تشکلهای هماهنگی "در نه به جمهوری اسلامی" دارای هویتی تودرتو با تشکلهای زنان و جنبش مستقل آن می باشند و می بایست با گاردی کاملا باز در ارتباط، هماهنگی و همگامی با آن قرار گیرند. محدودیتها نمی که در خصوص ایرانیان خارج از کشور طرح شده اند، در این خصوص نیز عمل کرده است.

بنابر این همانگونه که اشاره رفت ما با یک جامعه چند میلیونی ایرانی در خارج روبروئیم که بطور عمومی حامی معنوی جنبش ضد استبدادی - دمکراتیک مردم ایران است و با رشته هائی مستقیم و غیر مستقیم با مردم در داخل پیوند داشته و در افکار عمومی آنها تاثیر گسترده - بویژه تاثیر سیاسی و فرهنگی - می گذارد. بخشی از این جمعیت، همگام با جنبش مردم ایران، در خارج از کشور به حمایت فعال از این مبارزات بر خاستند. این جمعیت، بدلیل انتگراسیون گسترده با کشورهای میزبان، امکان تاثیرگذاری و دخالتگری در کشورهای خارج را بالقوه داراست و میتواند کمک بزرگی برای حمایت از مبارزات مردم ایران در خارج باشد.

سقف یا کف مطالبات؟

مقدمات مختصر بالا کمک میکند که ما ونوس و اشکالی را برای فعالیت، همکاری، هماهنگی و همگامی فراهم آوریم که بتوانیم نگاه دمکراتیک بخش مهمی از مردم ایران را آنگونه اکر دهیم، که بتواند همه جلوه ها، رنگها و تمایلات ضد جمهوری اسلامی را بصورت موزائیک در خود پوشش دهد. به گونه ای که گرایشها و هویت های گوناگون بتوانند در درون آن جولان کنند و رنگین کماتی از جنبشهای گوناگون اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، ملی و هویتی در آن سیلان داشته باشند. این ممکن نمیگردد، مگر با طرح پاره ای از خواسته های دمکراتیک فراگیر و عمومی و ونوس کلی خواسته ها و مطالبات که حول آن توافق عمومی وجود دارد می تواند مبنای وحدت هر چه بیشتر و هماهنگی گسترده تر تشکلهای دمکراتیک قرار گیرد. بنابر این، نه سقف خواسته ها، شعارها و مطالبات، که تاکتیکهای حداکثری از آن استنتاج می شود و امکان جمع آوری گسترده نیرو را به حد اقل میرساند، بلکه کف مطالبات، خواسته ها و شعارهای حداقلی تا امکان حداکثری توان و ظرفیت جنبش را به فعل در آورد.

اگر از این نگاه به همگامی بنگریم، مطالبه محوری ما می بایست " نه به جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد باشد. " این شعار یا خواسته، این امکان را فراهم می آورد تا تمایلات، گرایشها و نطه های گوناگونی که با کلیت جمهوری اسلامی در لحظه کنونی ضدیت دارند، بتوانند آنگونه که خود می فهمند، تفسیر و تاویل می کنند و تاکتیکهای متفاوتی می گزینند، حول این مطالبه مانور و شنا در مسیرهای گوناگون داشته باشند، ولی کر واحدی بخوانند. " نه به جمهوری اسلامی "

این مطالبه حداقلی، کلی و عمومی، به همراه خواسته های دمکراتیک فراگیر و عمومی مورد توافق نظیر جدائی دین و ایدئولوژی از دولت، آزادیهای بی قید و شرط سیاسی، برابری جنسیتی زنان با مردان در همه عرصه های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و دست همه ما را برای هماهنگی و همگامی با جنبشها و تشکلهای دیگر باز کرده، گسترش کمی و کیفی جنبش خارج از کشور را ممکن میگرداند، امکان اجتماعی تر شدن را فراهم می آورد و اکر و پوشش لازم را برای بخش دمکراتیک مردم ایران ایجاد می نماید.

در همین راستا، دو نمونه موفق از حرکتها تجربه شده است. آکسیون دن هاگ هلند و استقبال تشکلهای ما در رابطه با بخشی از جنبش مستقل زنان، پذیرش بلاشروط آنان و سازماندهی مستقل آنان و همگامی با همدیگر و دیگر، توافق میدانی و مضمونی با ارزش در ژنو سوئیس با تشکلهای که هنوز به " نه به جمهوری اسلامی " باور نداشتند. این توافقات و تجارب ناشی از آن، برای هماهنگیهای مضمونی و میدانی در شهرهای گوناگون و حتی حرکات مرکزی کلیدی در آینده، اهمیت زیادی دارد و می بایست از آن استفاده بهینه صورت گیرد، تا بتوانیم با بیشترین تجمع و نیرو حمله به عمود و خیمه نظام اسلامی را هماهنگ نماییم.

چند نکته در مورد ساختار و مسئله بدیل

حرکت تا کنونی ما، تلاشی بود که عموما به شکل افقی و ظاهرا بدون رهبری و هماهنگی واحد و بصورت توافقی - پروژه ای پیش رفت. همینطور باید اشاره کرد که از نقاط قوت شیوه فعالیت تا کنون ما، یکی نیز این بود، که خود را در مقابل سوال بدیل نظام اسلامی چیست؟ قرار نداد. این سوال بدیل خصلت چند هویتی و تکثرگرای، تشکلهای همگام در " نه به جمهوری اسلامی " و ویژگی جنبشی آنرا بی معنا میکرد، زیرا به محض آنکه بحث بدیل به مضمون کار این جنبش وارد شود، تهی شدن گرایشها و تمایلات گوناگون از هویتهای خود را موجب شده و سکنه عمومی حرکت را بیار می آورد.

بنابر این موفقیت این حرکت در خصلت نفی کننده و مطابله دمکراتیک حداقلی آن قرار دارد. امروز تثبیت همین موضوع، دستاور بزرگی است.

اما این دستاورد همانگونه که اشاره رفت، بصورت توافقی - پروژه ای پیش رفت و بنظر میرسد که فعلا چاره ای جز اتخاذ شیوه تا کنونی سازماندهی (خارج از آنکه نقاط ضعف و قوت آن چه باشد و یا ایده آل و یا نا مطلوب باشد) نداشته باشیم. تنوع و تعدد تمایلات، گرایشها و نطه های فکری، سیاسی، هویتی و ایجاب می کند که حداقل، آغاز حرکت کنونی ما اینگونه باشد. این نقطه قوت ماست چون امکان تجمع را گسترده می نماید، هر چند تمرکز سیاسی را کاهش میدهد، و امکان دخالتگری سریع و با شتاب را ضعیف می نماید.

در عین حال نباید نا دیده گرفت که این نوع سازماندهی، چون بر پایه توافقات قرار دارد، تنها می تواند حول حداقلها، توافق را حاصل نماید. این هم نقطه قوت آنست هم نقطه ضعفش. نقطه ضعف است زیرا امکان توافق حول مسائل مهم را بدلیل اختلافات ناممکن میکند و آنرا به حاشیه میراند و یا از دستور خارج می نماید. تجربه ما حول مسائل مهمی مثل بدیل، زنان، ملی، پرچم، نمونه های تنش زانی از ایندست بوده اند، که در آینده نیز آنها را شاهد خواهیم بود. همچنین نباید فراموش کرد که در بخشی از این مسائل نیز توافق صورت میگیرد ولی تمایلات و گرایشهای تمکین یا سکوت می کنند. بهر حال این سیستم نیز بطور نسبی پیش می رود.

بلحاظ عملی نیز در مدت گذشته، ما نوعی کمیته هماهنگی داشته ایم که بطور واقعی، نقش هماهنگی، دخالتگری و سرویس دهی را به تشکلهای و کانونهای دیگر ایفا کرده است. بدون هماهنگی و حدی از تمرکز توسط دوستان و رفقای هانوفر، کارها در همین حد از کمیت و کیفیت مقدور نبود.

تکمیل همین ساختار و سازماندهی تاکتونی و تلاش برای فائق آمدن بر بعضی از ضعفهای آن، تنها در خود مختاری کامل تشکلهای و کمیته های عضو امکان پذیرست. تشکلهای که این امکان را دارند که در چارچوب عمومی حرکت، مسائل مطالباتی، تاکتیکی سازماندهی را آنگونه که خود تعریف می کنند، هویت دهند و به پیش ببرند. نمونه بر جسته این موضوع را می توان در سازماندهی آکسیون ژنو سوئیس دید. آکسیونی که با پیش کشیدن تاکتیکهای جدید، طرح مطالبات رادیکال - دمکرات مسئله ملی و هماهنگی مضمونی و میدانی با دیگر نطه های جنبش دمکراتیک خارج از کشور، به غنا و گسترش جنبش ضد رژیم اسلامی و خواسته های دمکراتیک مردم ایران، نمود تازه ای داد.

آیا با آکسیون ژنو، ما تنها شاهد یک رخداد استثنائی بوده ایم؟ یا ظهور یک نقطه عطف در مبارزات خارج از کشور را شاهدیم؟ نقش و دخالت ما، مسلما در این سویه سوال بی تاثیر نخواهد بود. با دخالتگری مثبت تلاش کنیم این تجربه را به یک نقطه عطف در جنبش خارج از کشور برای گسترش حمایت از جنبش دمکراتیک مردم ایران تبدیل کنیم.

12 مارس 2010

= ساعات پخش تلویزیون برابری =

برنامه تلویزیون برابری روی شبکه تلویزیون " پیام افغان " از این پس به ترتیب زیر از ماهواره های هات برد و تله استار پنج پخش می شود:

ماهواره هات برد در ایران و اروپا :

جمعه ها ده و نیم تا یازده و نیم صبح به وقت ایران برابر با ساعت هشت تا نه صبح به وقت اروپای مرکزی.
بازپخش آن؛ همان روز جمعه ساعت شش و نیم تا هفت و نیم بعد از ظهر به وقت ایران و ساعت چهار تا پنج بعد از ظهر به وقت اروپای مرکزی .

ماهواره تله استار پنج در آمریکا و کانادا:

پنجشنبه ها یازده تا دوازده شب به وقت ونکوور و لس آنجلس و بازپخش آن؛ جمعه ساعت هفت تا هشت صبح .

اینترنت :

در صورت عدم دسترسی به تلویزیون ماهواره ای ، میتوانید از طریق اینترنت نیز برنامه های تلویزیون برابری را مشاهده کنید .

1- بطور زنده در ساعات ذکر شده ، در سایت تلویزیون پیام افغان www.pavameafghantv.com

2- به صورت آرشیو ، در سایت تلویزیون برابری و نیز سایت راه کارگر

www.radiobarabari.com

www.rahekaregar.com

مادران تنها

مشکل این جاست که دادگاه نمیتواند اثبات کند که مرد توان نجات دادن فرزند را داشته است. در رابطه با مورد نادیا که همسر وی نیز به مجازات محکوم شد، دادگاه توانست ثابت کند که مرد بلافاصله بعد از تولد نوزاد، در خانه حضور یافته و نشانه‌های تولد را در تولد خانهاش دیده است. این محاکمه به مثابه یک مورد "نمونه" و "سابقه" محسوب شده و دادگاههای آلمان میتوانند از آن یک مورد مشابه را با ارجاع به این مورد، سرمشق قرار داده و احکام عادلانه‌تری جاری نمایند. بر این اساس میتوان امیدوار بود، در مواردی که به قتل نوزاد منجر میشود، پدر نیز مسئول شناخته شده و سهم وی در بروز این حادثه در نظر گرفته شود.

رشد پدیده بچه کشی

در آلمان سالانه دو تا سه دوجین بچه‌کشی کشف میشود. متخصصین میزان واقعی بچه کشی را صدها عدد تخمین میزنند. چه میتوان کرد؟ آیا به دنیا آوردن نوزاد بدون مدرک و یا "گهواره نوزاد" میتوانند یارا باشند؟ گهواره نوزاد، محلی است که هر مادری میتواند نوزاد خود را مخفیانه و بدون این که شناسایی شود، تحویل دهد. اکنون در سطح کشور آلمان، 70 محل تحویل نوزاد به طور ناشناس وجود دارد. حتی تولد بدون مدارک شناسایی نیز، با وجودی که تبدیل به یک قانون نشده، اما این جا و آن جا عملی شده و به تحقق پیوسته است. آیا این راهکارها توانسته است تعداد نوزادان ناخواسته و مقتول را کاهش دهد؟ متأسفانه متخصصین دلیلی بر کاهش این میزان نمیبینند. تحقیقاتی که از 100 مورد بچه‌کشی در شهر بن-آلمان به دست آمده، نشان میدهد، زنانی که در چنین موقعیتی قرار دارند، هیچ گونه کمکی را نمیتوانند بپذیرند، زیرا این قبیل زنان، به ویژه در چنین شرایطی بسیار خوددار شده و در تنهایی خود فرو میروند. فشار آن چنان عظیم است که آنها هیچ راه گریزی برای خود متصور نمیشوند.

یک چیز روشن است. تنها وسیله‌ای که میتواند به معنی واقعی یک نوزاد را از خطر کشته شدن توسط مادرش نجات دهد، پذیرش مادر و بالا بردن میزان توانایی او است. و این امر، یعنی عدم وابستگی زن به مرد و تأمین استقلال شخصیتی و مالی او و از آن طریق از بین بردن هراسهای مادر. مادرانی که احساس تنهایی نمیکند، مادرانی که میتوانند به ویژه زمانی که مورد فشار، تهدید و یا اخذی قرار میگیرند، راجع به مشکلات خود حرف بزنند، میتوانند نسبت به وضعیت خود شکایت کنند و ... و چنین مادرانی، در شرایط پیچیده و مشکل جرنلت میکنند، نوزادان خود را به سرپرستی دیگران واگذار کنند، بدون آن که از آن شرمند باشند و یا آن را ننگ بشمارند. چنین احساسی به یک دوره طولانی نیاز دارد و رسیدن به آن نیازمند استقلال و برابری اجتماعی زنان با مردان در جامعه است.

اما در کوتاه مدت، شاید اجرای قانون 217 لازم باشد که این بار نه فقط برای مادران تنها و نوزادان "نامشروع"، بلکه برای تمام مادرانی که چه با همسر و چه بی همسر، خود را تنها و رها شده احساس میکنند، اجراء شود. این قانون که در قرن نوزدهم وضع شده بود، فرض را بر این میگذاشت که زنان بی همسر دچار مشکلات روحی و اجتماعی وسیعی هستند و در نتیجه تحت فشار، نوزاد خود را از بین میبرند و از این زاویه چنین قتلی مساوی قتل نفس تلقی نمیشد و قانون، میان از بین بردن یک نوزاد بعد از زایمان از جانب مادری که معمولاً دچار افسردگی بعد از زایمان هست، و کشتن بچه‌ای که زندگی را آغاز کرده تفاوت قائل میشد.

اکنون اما، قانون 217 دیگر وجود ندارد و مادری که تحت فشارهای روحی، ترس از همسر، وحشت از خشونت و سایر مشکلات اجتماعی نوزاد خود را از بین میبرد، باید 10 سال نیز در زندان بسر برد. چنین مجازاتی به هیچ کس کمکی نمیکند، هیچ نوزاد ناخواسته‌ای را از خطر نابودی نجات نمیدهد و هیچ گونه آگاهی نسبت به بیعدالتی عظیمیکه در جامعه وجود دارد، عرضه نمیکند. و از همه مهمتر نمیتواند چشمان این زنان را نسبت به عملی که مرتکب شده اند، باز کند. آنها با هم چنان سکوت میکنند و بیشتر در خود فرو میروند یا از شدت ناراحتی وجدان، عذاب دائمی میکنند.

عجیب این جاست که اکثر زنانی که نوزادان خود را از بین میبرند، خود فرزند دارند و مادرانی دلسوز و مهربان هستند. اما باید به زندان بروند و 10 سال آزارگار فرزندان خود را تنها و یا نزد پدری بگذارند که از خود سلب مسئولیت کرده و سهم خود را در این فاجعه نادیده گرفته و اغلب دست به اعمال خشونت میزند.

وقتی به این زنان در زندان توجه کنیم، تفاوت فاحشی میان زنانی که نوزادان خود را از میان بردهند، با سایر زندانیان به چشم میخورد. رفتار این زنان ویژگی خود را دارد. آنها آرام و معقول به نظر میآیند و میتوانند خود را با هر شرایطی تطبیق دهند. رفتار آنان، انسان را به تعجب وامیدارد که اینان چرا و چگونه به زندان راه یافته‌اند. چنین زنانی را میتوان اساساً به دو دسته تقسیم کرد.

نادیا میگوید که از ترس شوهر به این عمل دست زده است. مدعی است که شوهرش مخالف بچه دار شدن مجدد بوده و حتی اولین فرزندشان را نیز نمیخواسته است. به همین دلیل مجبور شده که بارداریاش را از همسر پنهان نگاه دارد. او به دلیل تهدیدات شوهر و رفتار خشونت بار مرد به شدت از او میترسد. نوزاد را نیمه شب در تولد خانهاش به دنیا آورده بود. در آن حالت به تنها مسئله‌ای که فکر می کرده، این بود که چگونه این حادثه را از شوهر پنهان کند. وقتی مرد از او میپرسد که چرا در تولد خون ریخته شده، نادیا پاسخ میدهد که سقط جنین داشته است. تنها عکسالعمل مرد این است که دستور میدهد تا زن قبل از رفتن به کار تولد را تمیز کند.

ترس از تهدید و خشونت مرد، سکوت در مقابل او و فرار از فکر کردن به ابعاد فاجعه‌ای که بر زندگی زناشویاش حاکم است، زن را مجبور به مخفی کردن بارداری و سرانجام سر به نیست کردن نوزادی که مخفیانه به دنیا آورده بود، میکند. بسیاری زنان و بیشتر دختران جوانی که تک و تنها، برای حل مشکلات زندگی‌شان رها شده‌اند، از این مراحل عبور کرده اند.

قانون، تا سال 1998 به از بین بردن نوزادان و کودکان زیر سه سال، به مثابه کورتاژ دیر هنگام، مینگریست. قانون محدود به مادران تنها و بدون همسر بود و در این مواردی، مجازاتی متناسب با وضعیت روحی، روانی و شرایط اجتماعی مادر تعیین میشد. این قانون که به قانون 217 معروف است در قرن 19 وضع شده بود، تنها مادرانی را شامل میشد که همسر نداشته و کودکان "نامشروع" به دنیا میآوردند. اما این قانون در سال 2001 ملغی شد و از آن پس، با از بین بردن نوزاد به مثابه قتل نفس برخورد میشود و مجازاتی برابر با قتل بزرگسالان در بر دارد.

نادیا به خاطر از بین بردن نوزادش به 10 سال زندان مجازات شده است. البته دادستان در این مورد همسر وی را نیز به دلیل اعمال خشونت بر زن، به 5 سال و نیم زندان محکوم کرده است.

زاینه، 40 ساله نیز زنی است که به دلیل از بین بردن نوزادش در زندان بسر میبرد. او که مادر سه بچه است، چهارمین نوزاد خود را به قتل رسانده است. زاینه میگوید: همسر من تهدید کرده بود که اگر مجدداً حامله شوم، مرا از خانه بیرون کند. اما زاینه از همسرش حامله میشود و ظاهرنا تا به دنیا آمدن بچه، مرد متوجه بارداری همسرش نمیشود. زاینه نوزاد را در وان حمام خانهاش به دنیا میآورد و بعد با نوزاد در آغوش، در سراسر محله میگردد تا بلکه بتواند نوزاد را در محل امنی رها کند. در مقابل مطب دکتر؟ بر سر در کلیسا؟ نوزادش را کجا میتوانست رها کند که تا شب نمیرد؟ به خانه بر میگردد و بچه در بغل، روی مبل میشیند. همسرش که به خانه میآید، نگاهی به زن و نوزاد میاندازد و بدون کلمه‌ای، خانه را ترک میکند. زاینه میگوید، در آن لحظه گویی برق به بدن متصل شد و وقتی به خود آمدم که دستم دور گلوئی بچهام حلقه شده بود. او سپس جسد نوزاد را در فریزری در انبار خانه مخفی میکند. از آن پس زاینه هر روز به انبار میرفته و ساعتها در کنار فریزر میایستاده. بعد از شش ماه از شوهرش میخواند که چیزی را از فریزر بیاورد. مرد جسد نوزاد را میبیند اما سکوت اختیار میکند. پس از گذشت 7 هفته، بالاخره به پلیس اطلاع میدهد. زاینه به 10 سال زندان محکوم میشود. در حالیکه شوهر آزادانه زندگی میکند.

آیا واقع مردها متوجه نمیشوند که شکم همسرشان گاهی بزرگ شده و جلو میآید و مجدداً صاف میشود؟! آیا آنها از عادت ماهانه همسرشان بیخبرند و نمیدانند که خودشان نیز در امر بارداری شدن همسرشان نقش دارند؟! آیا آنها از روشهای پیشگیری چیزی نمیدانند و... و... و گویا این زنان هستند که همواره مقصرند!

زنی دیگر، 44 ساله و صاحب سه فرزند بزرگسال. پسر این زن، زمانی که پدر و مادرش در مسافرت به سر میبردند، جسد سه نوزاد را در فریزر خانهاش کشف میکند و به پلیس اطلاع میدهد. اکنون زن در حال سپری کردن دوره‌ی مجازات خود در زندان است، شوهر آزادانه زندگی میکند.

مادر دیگری، 35 ساله، با دو جسد نوزاد در فریزر خانهاش، یا آن دیگری که 9 نوزاد خود را در گلدانهای بالکن و در زمین خانه پدر و مادرش، چال کرده بود. مادری که سه فرزند دیگر خود را با عشق و محبت بزرگ کرده، اعتراف میکند که از سال 1988 تا 2004، ۹ نوزاد خود را از بین برده است. شوهر این زن که به عنوان یک مرد خشن معروف است و یک بار نیز همسر خود را برهنه به شوقاژ خانه زنجیر کرده بوده، به عنوان شاهد در دادگاه علیه زن شهادت میدهد. او ادعا کرده است که از این 9 نوزاد هیچ گونه اطلاعی نداشته است. دادگاه هیچ مدرکی در دست ندارد که این ادعای مرد را دروغ بپندارد!

خوابهای غربت بی تعبیرند
 در ماندگاری این بغض غریب که
 در مدار سکون درگذردش است
 آنسوی دیوار
 سایه ها در تعقیب و گریزند
 و بهار- وامانده در راه
 با چمنزار های کبودش -
 به مانند خط بنفش بر گلوی شاعر
 با دلتنگی شعر ناتمامش در زیر پل،
 که رویایش به آسمان پرتاب میشود
 و ماه و باغ
 در زلال آبی آن تن می شورند تا زیبا شوند
 همسرم میز صبحانه را با تعبیر خواب بد می آراید
 و من شب گردن بندی از تیکه های ماه
 به دخترم می دهم
 تاحسن غربت
 از حضورم بارش باز بماند.

دستهی اول، زنان یا بهتر است گفته شود، دختران بسیار جوانی هستند که بعد از حاملگی، از جانب خانواده تحت فشار قرار گرفته و از خانه بیرون رانده میشوند. و اغلب آگاهی بسیار اندکی نسبت به رابطه جنسی و بارداری دارند.

دسته دوم زنانی هستند که غالباً مادر یک یا چند فرزند بوده و از جانب همسرانشان تحت فشار قرار میگیرند که دیگر باردار نشوند. اما برای پیشگیری هیچگونه برنامه‌ریزی انجام نمیگیرد. زن معمولاً در این شرایط به تنهایی مسئول جلوگیری از بارداری محسوب شده و وقتی به دلیل ناآگاهی خود و عدم توجه مرد، باردار میشود، به دلیل ترس و وحشتی که از اعمال خشونت همسر خود دارد، سکوت اختیار میکند و نمیتواند به موقع برای عمل کورتاژ اقدام کند. به علاوه او هیچگونه اعتماد به نفس و استقلال رأی نیز ندارد و نمیتواند برای نگاه داری نوزاد خود قاطعانه تصمیم بگیرد.

برای مثال، زنی بعد از آن که به ترتیب سه نوزاد خود را بعد از زایمان از بین برده است، دارای سه فرزند دیگر شده و با تمام عشق و محبت مادرانه آنان را بزرگ کرده است و اکنون بعد از افشای اجساد آن سه نوزاد، محکوم شده و در زندان بسر میبرد. بررسی چنین موردی به خوبی نشان میدهد، با این که آرزوی بچه‌دار شدن و بزرگ کردن آنان در این زن وجود داشته، اما در شرایطی که بسر میرده، با وجودی که با همسر خود زندگی میکند، توان و اعتماد به نفس لازم برای نگاه داشتن نوزادان خود را نداشته است. همسر این زن خود را از باردار بودن و زایمانهای مکرر همسرش به کلی بیخبر نشان میدهد. معمای عجیبی که هرگز حل نمیشود. چگونه یک مرد از بزرگ شدن شکم و زایمان زنی که با او در یک خانه زندگی میکند، بیخبر میماند؟! تنها قانونی که میتواند یک مرد را شریک و هم کار زن در از بین بردن نوزاد خود، معرفی کند و او را به مجازات رساند، قانونی است که طبق آن هر شخصی موظف است، در شرایط احساس خطر برای نزدیکان خود، دست به عمل زده و جلوی خطر را در حد توان خود بگیرد. چنین قانونی بسیار کلی است و وقتی پدر ادعای بیخبری از بارداری و زایمان زن میکند، دیگر عملکرد خود را از دست میدهد.

دادگاه میتواند از قوانین دیگری نیز استفاده کند، از جمله قانون "همکاری در قتل" یا قانون "کمک به ارتکاب قتل". اما وقتی مرد ادعای بیخبری میکند، دادگاه او را به راحتی آزاد میگذارد و حتی احتمالات مختلف مؤثر در این موارد را نیز بررسی نمیکند، که آن هم دلایل ویژه خود را دارد.

نقش مادر در جامعه مقدس است. زنی که به خود اجازه از بین بردن یک موجود زنده را که در بدن خود پرورش داده است، میدهد، تابوی بزرگی را میشکند. "مادر" کسی است که زندگی، عشق، محبت و گرما میبخشد. او کسی است که نقش محافظ و مواظبت کننده را دارد بنابراین اهمیت عمل او چند برابر میشود. وقتی زنی نوزادش را از زندگی محروم میکند، در واقع با تمام ارزشهایی که جامعه برای مادر قائل شده، مقابله میکند. بنابراین در چنین مواردی، همه نقطه تمرکزشان را بر این نقش قرار میدهند. حتی مردی را که صاحب چنین همسری است، معصوم و قربانی جلوه میدهند و هیچ کس و هیچ ارگانی سعی در تحلیل نقش مرد در وقوع چنین حادثهای نمیکند.

اگر مردی فرزندش را به قتل برساند، در چارچوب خشونت بررسی میشود و قوانینی که در این چارچوب صادق هستند، بر عمل حادث میشود. اما وقتی مادری نوزادش را از بین میبرد، قوانین دیگری به میان میآیند. در واقع چنین مادری نه به دلیل خشونت، بلکه واضحاً به علت تحت فشار قرار گرفتن از جانب همسر یا پدر و مادر خود، از عدم اعتماد به نفس رنج برده و در خود توانایی نگاهداری و بزرگ کردن نوزاد را نمیبیند. مادر در لحظات پریشانی، افسردگی و وحشت بعد از زایمان مخفیانه، به احساسی دچار میشود که طبق آن نوزاد را خطر بزرگی برای زندگی خود به شمار میآورد و اغلب به دلیل حفاظت از خود و فرار از تهدیداتی که از جانب مرد به او و زندگیاش روا شده است، تنها راه چاره را از بین بردن نوزاد میبیند. در چنین مواقعی، زن حتی به صورت نوزاد نیز نگاه نمیکند تا رابطهای با او ایجاد نکند. او سعی میکند در کوتاهترین زمان بعد از زایمان، نوزاد را سر به نیست کند و اولین راهی را که به ذهنش خطور میکند، انتخاب کرده و دست به عمل میزند. فریزر خانه، جای یخی در انبار و یا اولین سطل آشغال که در دسترس میباشد.....

چنین دلایلی عمل زن را توجیه نمیکند، اما میبایست نقطه آغازی باشد برای بررسی ریشه‌های این عمل و نابودی این ریشه‌ها. تفاوت عظیمیست بین پدر و یا مادری که به دلیل خشونت و بدرفتاری، فرزندشان را به قتل میرسانند، با زنی که بر اثر ناامیدی و دپرسیون ناشی از بارداری و زایمان، تحت فشار مرد و اطرافیان و ترس و ناتوانی، نوزاد خود را از میان بر میدارد. هرچند قوانین در این موارد بسیار نارسا هستند، اما حداقل دادگاه میتواند با گذاشتن ذره‌بین روی علل چنین عملی، عادلانه قضاوت کند.

نکته قابل توجه این جاست که این زنان خود نیز خواهان مجازات خود هستند. قانونی وجود دارد که بر طبق آن، اگر قاتل در اثر عملکرد خود، از نظر احساسی به مجازات رسیده باشد، حکم او کمتر خواهد شد. این قانون در مورد مادرانی که نوزاد خود را از بین برده و خود از عمل خود در رنجند، بسیار صادق است. اما اغلب این زنان مایل به کم شدن مجازات خود نیستند و اعتراضی به حکم دادگاه ندارند. آنها خود را نیز به طور مضاعف به مجازات میرسانند.

سایت راه کارگر

www.rahekaregar.com

ایمیل سایت

site@rahekaregar.com

روابط عمومی

public@rahekaregar.com

رادیو- تلویزیون برابری

www.radiobarabari.com

ایمیل رادیو

info@radiobarabari.com

ایمیل تلویزیون برابری

info@tvbarabari.com

علیه ستم جنسی

<http://rahekaregar.com/feminism>

راه کارگر خبری

<http://rahekaregar.com/news>

صدقه دهی و پرورش نیروی سرکوب هر نوع آزادی خواهی و حق طلبی تبدیل شده است.

2- دولت در نظر دارد 5 دهک تهیدست جامعه را مشمول این طرح کند. پرسیدنی است این 5 دهک بر چه مبنایی تعیین میشود، در جائیکه طبق گفته ی فریدون زرننگار، معاون برنامه ریزی جمهوری اسلامی 14 تا 15 میلیون نفر ایرانی زیر خط فقر قرار دارند و کارشناسان منتقد آنرا با احتساب در آمد روزانه دو دلار حدود 50 در صد میدانند. شکست سیستم خوشه بندی پیشین از هم اکنون تکلیف پرسش نامه های مربوط به دارائی و سطح نیازها را تعیین کرده است!

3- با حذف یارانه ها و با لا رفتن قیمت ها و تورم ناشی از آن طی 5 سال آینده قدرت خرید مردم تقریباً به صفر می رسد. در کشورهای متعارف سرمایه داری در چنین وضعیتی سازمان ها و اتحادیه های مترقی کارگری با مبارزه و مقاومت میتوانند بالا رفتن سطح دستمزدها به نسبت افزایش تورم را به دولت تحمیل کنند و جلوی تهیدست شدن بیشتر طبقات کار و زحمت را بگیرند. اما در کشور ما که هر گونه تشکل مستقل و صدای حق طلبانه با دار و درفش و شکنجه پاسخ می گیرد، از هم اکنون مشخص است که چه فشاری برگردانده زحمتکشان و اقشار تهیدست جامعه برای تهیه ی حد اقل معاش وارد خواهد شد.

4- اضافه بر این مسائل باید به کاهش در آمد نفت اشاره کرد و به فشارهایی که دولت رانت خوار بر اکثریت جامعه وارد می کند تا بر بحران اقتصادی و سیاسی موجود به بهانه ی تهدید و محاصره ی اقتصادی سرپوش بگذارد.

ضمن افشای ماهیت عوامفریبانه ی سیاست صدقه پردازی، خودی و نور چشمی پروری رژیم و نقد رادیکال آن باید به خود سازمانیابی همه ی اقشار و طبقاتی که در اثر چنین سیاست هائی خانه خراب میشوند یاری رسانیم و از حق کار، حقوق بیکاری، حق بیمه درمان و بازنشستگی همه ی آحاد جامعه و کلیه ی حقوق صنفی و سیاسی آن ها، بخصوص حق ایجاد تشکل های مستقل و حق اعتصاب، با تمامی نیرو دفاع کنیم و همراه با همه ی احزاب، نیروهای مترقی، تشکل های دمکرات و مبارز و شخصیت ها و افراد طرفدار آزادی و برابری کارزار پایداری را در مبارزه علیه بی حقی هائی که رژیم بیش از سه دهه بر مردم تحمیل کرده است، بوجود آوریم.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی!
زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم!

سایت راه کارگر



طرح هدفمندی یارانه ها...

درگیری احمدی نژاد با مجلس بر سر هدفمند کردن یارانه ها هنوز به پایان خود نرسیده است، ولی تا کنون مجلس توانسته است جلوی اجرای برنامه ی احمدی نژاد را سد کند. آقای احمدی نژاد درصدد است از دوسناریوی 20 و 40 هزار میلیارد تومانی در آمد سالانه ی حاصل از این برنامه، سناریوی دوم را پیش ببرد که آزاد سازی سریع قیمت ها و در واقع همان شوک درمانی و تحقق این برنامه طی شش تا نه ماه است. مجلس با سناریوی اول و سرشکن کردن افزایش قیمت طی پنج سال و هر سال با بالا بردن یک پنجم قیمت موافق است.

هدف: رساندن قیمت شش کالای استراتژیک (نفت، بنزین، گازوئیل، آب، برق و نان) به قیمت بازار بین المللی است. دولت رسماً هدف خود را کاهش مصرف انرژی و افزایش بهره وری در تولید با حذف یارانه ها معین کرده است. دولت می خواهد با بالا رفتن قیمت، و پولی که بدست می آورد، 60 درصد را بطور سرانه، 25 در صد را به صنایع و کمک به خرید حاملان انرژی و 15 درصد باقی مانده را خود در اختیار بگیرد.

این که با همین درصدها هم که در دست دولت خودی و سرکوبگر احمدی نژاد است، چگونه برخورد خواهد شد و چه نهادی بر چگونگی انجام آن نظارت خواهد کرد، روشن نیست، آنهم در دولتی که اهرم های اساسی اقتصاد را سپاه، بسیج و بنیادهای رنگارنگ در دست دارند که به هیچ نیروی پاسخگو نیستند. اما آنچه از هم اکنون روشن است این که با طرح مجلس، مردم با تورمی 40 درصدی و با طرح آقای احمدی نژاد با تورم 60 در صدی روبرو خواهند شد. اگر به این نرخ تورم، تورم رسمی کنونی که 10،8 در صد است را اضافه کنیم که البته نه فقط شامل شش قلم کالای استراتژیک که احتمالاً بسیاری از 128 قلم کالاهای دیگر را نیز دربر خواهد گرفت، میتوان از هم اکنون گسترش دامنه بحران اقتصادی در پنج سال آینده را پیش بینی کرد.

دولت تلاش می کند به اقتصاد نئولیبرالی کامل بازار آزاد، آزاد سازی قیمت ها و خصوصی سازی لجام گسیخته که در همه ی کشورهای سرمایه داری معمول است، دست پیدا کند. بی سبب نیست که صندوق بین المللی پول از طرح آقای احمدی نژاد پشتیبانی و نرخ تورم را سی دو درصد اعلام کرده است، نرخی که کارشناسان بی طرف اقتصادی کشور آنرا در پنج سال آینده بیش از 50 در صد پیش بینی کرده اند. اما این آزاد سازی و حذف یارانه ها به چنین صورتی در اقتصادی که جز با اصطلاحاتی چون: " هرج و مرج "، " ورشکستگی " و " حیف و میل منابع و دارائی های کشور " نمی شود تعریفش کرد و همه ی دولت های تا کنونی از رفسنجانی گرفته تا خاتمی در برنامه های خود گرفتار آن بودند و هرکس تلاش میکرد مهر و نشان خود را بر آن بگذارد، جز گسترش بیکاری و فقر بیشتر برای اکثریت مردم بی آمد دیگری ببار نخواهد آورد. چرا که:

1- یارانه در این دوران سلطه ی اقتصاد نئولیبرالی در کشورهای متعارف سرمایه داری تمهیدی است برای حفظ نوعی سطح رفاه اجتماعی و جلوگیری از با لا رفتن قیمت ها و بی آمد های تورمی آن. اما در ایران طی بیست سال گذشته که یارانه همیشه وجود داشته است، دولت هیچ گاه نتوانسته است جلوی افزایش قیمت و تورم را بگیرد. یارانه در این جا به نظام